

ماجرای فدک

علی محمد بشارتی

تلاش ما بر آن است با بررسی دقیق موضوع فدک و کاوش در اسناد مربوط به آن و تجزیه و تحلیل مدارک مختلف، به این رویداد تاریخی بپردازیم. علاقمندی شدید نگارنده به این موضوع حساس، به گونه‌ای است که

از سال‌ها پیش اسناد و مدارک مختلف مربوط به فدک را از کتب معتبر اهل سنت و تشیع استخراج و فیش برداری نموده و پس از دسته‌بندی به صورت دقیق تنظیم کرده‌ام. اکنون که پس از ۲۰ سال، با عنایت ویژه پروردگار سبحان، به نگارش این رویداد مهم اقدام می‌شود، تقریباً اسناد و مدارک آن



کاملاً در دسترس می‌باشد.

از سوی دیگر، با توجه به اهمیت این موضوع از دید شیعه و توجه خاص بسیاری از بزرگان اهل تسنن به این رویداد، دو اقدام جدید به تلاش‌های مستمر گذشته اضافه شده است:
۱- سفر به منطقه فدک؛ نگارنده از مناطق بدر و حنین و تبوک و خیبر و فدک دیدار کرده و منطقه را به لحاظ استراتژیکی مورد بررسی دقیق (البته از دید خود) قرار داده و یادداشت‌های مفید تهیه کرده‌ام. شاید این تحلیل دقیق، نخستین بار است که در زبان فارسی منتشر می‌شود.

۲- بررسی دقیق‌تر اسناد؛ همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، مدارک مربوط به فدک، هرچند از قبل تهیه و تنظیم گردیده، ولی برای پرهیز از یکجانبه‌گرایی و جلوگیری از عجله و شتاب - که با کارهای پژوهشی و تحقیقاتی منافات آشکار دارد - اسناد مربوط، مجدداً مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت تا چیزی از قلم نیفتد.

سرزمین فدک

در جنوب شرقی مدینه و در

نزدیکی‌های خیبر، آبادی‌های پراکنده و چشمه‌سارها و قنات‌های فراوانی در قدیم وجود داشته که آن را «فدک» می‌خواندند.

با توجه به هوای داغ، گرم و خشک مکه و هوای گرم مدینه، فدک از هوایی نسبتاً ملایم برخوردار بوده و هنوز هم نسبت به مکه و مدینه، هوای بهتری دارد.

این سرزمین سوق الجیشی و تپه ماهورها سرزمینی بسیار آباد و پر محصول بوده و از این رو، همواره مورد توجه ساکنان و مردمی بوده که با اهالی آنجا در داد و ستد و رفت و آمد بوده‌اند.

فاصله فدک تا مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر است. به جهت حاصلخیز بودن سرزمین آن، یهودیان از دیر باز بر آن استیلا یافته و قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را بر اطراف توسعه دادند و تقریباً همه مناطق؛ اعم از یثرب و حومه را زیر سلطه سنگین خود گرفتند.

سلطه بر این سرزمین حاصلخیز و آباد، به یک نبرد نظامی نیرومند نیاز دارد؛ به همین دلیل سران سلطه‌گر یهود و رؤسای قبایل آن، همواره برای جلوگیری از نفوذ بیگانگان در قلمرو گسترده خود، در یک حالت نظامی دائمی به سر می‌بردند.



اگر سخن یعقوبی را در مورد جمعیت یهودیان این منطقه بپذیریم، حساسیت منطقه و موقعیت ویژه آن مشخص می‌شود. یعقوبی جمعیت این منطقه را در آن زمان بالغ بر بیست هزار نفر نوشته است.^۱

موقعیت فدک

یهودیان از دیرباز، عناصری حریص و مال دوست بوده‌اند. درست است که مهاجرت آن‌ها به مدینه، برابر بعضی از اسناد، به منظور گرویدن به اسلام و ایمان آوردن به پیامبر اسلام بوده، اما خوی مال دوستی و دنیا طلبی شان باعث شد که پس از بعثت حضرت محمد، نه تنها به اسلام ایمان نیاورند که به عکس، در تمامی توطئه‌ها و پیکارهایی که بر ضد اسلام صورت می‌گرفت سهیم شدند. آنان عناصری موقعیت شناس و اقتصادی بودند. استقرار در بهترین و خوش آب و هواترین و استراتژیک ترین نقاط جزیره العرب - که فدک یکی از آن‌ها بود - از همین خصلت آنان نشأت می‌گرفت.

فدک سرزمینی تپه ماهور و کوهپایه بود. این مسأله را علاوه بر این که نگارنده خود از نزدیک مشاهده کرده، اسناد تاریخی نیز دلیل محکمی است بر این ادعا.

واقدی که مورخ قرن دوم بوده و در سال ۲۰۷ قمری از دنیا رفته است، می‌نویسد:

«یهویان مردمی بودند که همواره

محصول و میوه داشتند. آب‌های ایشان؛ چون آب ناحیه «تیماء»، چشمه‌ای بود که از بُن کوهی جریان داشت و هیچ‌گاه کم نمی‌شد. خبیر آن قدر آب داشت که گویی بر روی آب قرار گرفته است. فدک هم اینگونه بود.»^۲

از نوشته واقدی بر می‌آید که فدک منطقه‌ای کوهستانی بوده؛ زیرا در آن چشمه‌هایی وجود داشته است.

بسیاری از مورخان نوشته‌اند: فاصله فدک تا مدینه دو روز راه بوده است.^۳ به نظر می‌رسد این سخن درست باشد؛ زیرا در آن روزگار و با وسایل آن زمان، هر روز می‌توانستند حد اکثر ۷۰ کیلومتر راه طی کنند، جز موارد استثنایی و ضروری که با اسب‌های تندرو بسیار بیش از این می‌پیمودند. حال با توجه به این که اغلب اسناد حاکی است فاصله فدک تا مدینه دو روز بوده، البته با وسایل نقلیه مرسوم زمان پیامبر که اسب، استر و یا شتر بوده است، نتیجه می‌گیریم که فاصله فدک تا مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر است نه بیشتر. بنابراین، بعضی از نظریات، که فاصله مدینه تا فدک را ۲۲۰ یا ۲۵۰ کیلومتر دانسته‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد.

محصول فدک

عمده تولیدات فدک خرما بوده و اگر جو یا گندمی تولید می‌شده،



رایج امروز، چیزی حدود یک میلیارد تومان بوده است.

ممکن است برخی در رقم یاد شده تردید کنند. اکنون برای روشن شدن ذهن اینگونه افراد، توضیح می‌دهیم که برابر آنچه کتب معتبر شیعه در مورد در آمد سالیانه فدک نقل کرده‌اند و مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار آورده،^۵ محصول سالیانه فدک ۲۴ و یا ۷۰ هزار دینار بوده است.

گفتیم که تفاوت عدد ۲۴ هزار دینار و ۷۰ هزار متعلق به تولیدات متفاوت خرمای فدک در سنوات مختلف بوده است. بنابراین:

$$۷۰۰۰۰ + ۲۴۰۰۰ = ۹۴۰۰۰$$

میانگین در آمد سالیانه فدک (دینار)

$$۹۴۰۰۰ \div ۲ = ۴۷۰۰۰$$

در آمد متوسط سالیانه فدک (ریال)

$$۲۰۰۰۰ \times ۴۷۰۰۰ = ۹۴۰۰۰۰۰۰$$

از طرفی تقریباً همه محققان، هر دینار را ده برابر درهم^۶ و هر ده دینار را معادل هفت مثقال طلا نوشته‌اند،^۷ پس اگر قیمت هر مثقال طلا را امروز ۳۶۲/۰۰۰ ریال^۸ محاسبه کنیم، عدد زیر به دست می‌آید:

قیمت هفت مثقال طلا یا ده دینار به ریال

قابل توجه و ملاحظه نبوده است.

به گفته برخی روایات، محصول سالیانه فدک ۲۴ و یا ۷۰ هزار دینار بوده است.^۴ البته هر دو دسته روایات می‌تواند درست باشد؛ زیرا همانگونه که گفتیم، عمده محصولات فدک خرما بوده و نخل خرما درختی است پر محصول که یک سال خوب ثمر می‌دهد و سال بعد حدود یک سوم محصول سال قبل بار می‌آورد.

بنابراین، عدد ۷۰۰۰۰ دینار، متعلق به سال‌های پر محصول و ۲۴۰۰۰ دینار (حدود یک سوم هفتاد هزار دینار) مربوط به سال‌های کم محصول است؛ یعنی متوسط در آمد سالیانه فدک چیزی حدود ۵۰ هزار دینار بوده است.

درآمد سابق فدک به وجه رایج امروز

تبدیل درهم و دینار - که وجه رایج زمان پیامبر بوده - به وجه رایج امروز، کار دشواری نیست. هر دینار معادل ده درهم و هر درهم به وجه رایج امروز، حدود بیست هزار ریال (دو هزار تومان) می‌شود. پس در آمد سالیانه فدک به وجه



$$۳۵۶/۰۰۰ \times ۷ = ۲/۴۹۲/۰۰۰$$

قیمت یک دینار به ریال

$$۲/۴۹۲/۰۰۰ \div ۱۰ = ۲۴۹/۰۰$$

هنگام بارداری، باید هر هفته آب بخورد. گرم و خشک بودن محیط، کمیّت و کیفیت خرما را پایین می آورد.

۳ - پیری و جوانی: نخل جوان، خرمای ممتاز و زیاد ندارد. نخل پیر نیز خرمای فراوان و مطلوب نمی دهد. بهترین خرما مربوط به نخل های ۱۵ تا ۴۰ ساله است. گفتنی است عمر نهایی نخل، مانند عمر انسان، از ۸۰ تا ۱۰۰ سال است.

۴ - انواع خرما: تاکنون بیش از ۷۰ نوع خرما در جهان شناسایی شده است. خرمای جنوب کشورمان (ایران) از بهترین خرماهاست. خرمای مطلوب، خرمایی است که قندش متوسط و پروتئین و مواد مغذی آن مناسب باشد. در مناطق جنوب ایران، نزدیک به ۲۵ نوع خرما وجود دارد. بهترین خرمای ایران، خرمای شاهانی است.

خرمای کشورهای شمال آفریقا؛ مانند الجزایر، تونس و مراکش بهترین و گرانترین خرما در دنیاست. قیمت هر کیلو خرمای این کشورها در اروپا، حدود ۵ تا ۱۰ دلار است؛ یعنی ۴۰/۰۰۰ تا ۸۰/۰۰۰ ریال.

در کشور عربستان بیش از ده نوع خرما وجود دارد. خرمای مدینه مطلوب و خوب است. قیمت هر کیلو خرمای بسیار معمولی در عربستان ده ریال سعودی است؛ یعنی ۲۵۰۰۰ ریال به پول ایران. البته این

ما برای سادگی محاسبات، قیمت هر دینار را بیست هزار تومان گرفته ایم تا محاسبات بعدی برای عموم قابل درک و فهم باشد.

و چون متوسط در آمد سالیانه فدک ۵۰ هزار دینار بوده است، به تومان می شود:

$$\text{یک میلیارد تومان در آمد سالیانه فدک} \\ (۵۰/۰۰۰ \times ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ = ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰)$$

افرادی که متوجه نشدند، یک بار دیگر محاسبات را ملاحظه کنند.

وسعت و گستره فدک

حال که دانستیم حداقل در آمد سالیانه فدک چیزی حدود یک میلیارد تومان بوده است، با یک محاسبه علمی می توانیم وسعت فدک را هم به دست آوریم.

نخلبان ها و آشنایان به نخلداری و نخلکاری، به خوبی می دانند که مقدار تولید خرما از هر نخل متفاوت است و این تفاوت، به چند عامل بستگی دارد:

۱ - موقعیت زمین: هر چه زمین مناسب تر باشد، تولید خرما بیشتر و کیفیت آن بهتر می شود. در زمین های ماسه ای و شنزار، نخل زودتر و بهتر ثمر می دهد.

۲ - آب و هوا: نخل در مناطق گرم و مرطوب، محصول مطلوب تری دارد و نیز در



گرفته است و اولین باری است که چنین محاسبه‌ای انجام می‌شود.

وسعت فدک به هکتار

$$100/0000 \div 10/000 = 10$$

پس خلاصه این بخش از بحث فدک، به قرار زیر است:

۱- وسعت: ۱۰ هکتار

۲- تعداد نخل‌ها: ۱۰۰۰۰

۳- در آمد سالیانه: یک میلیارد تومان

۴- مقدار تولید: ۵۰۰ تن یا پانصد هزار کیلو البته در محاسبات فوق، که مستند به روایات و مسائل علمی در امور کشاورزی و تولید صنعتی است، کمترین تردیدی نیست. وسعت فدک و تولیدات خرما و عایدات سالیانه یاد شده، قدری بیشتر از مراتب فوق است اما این تفاوت در نتیجه گیری تأثیر چندانی ندارد.

اشکالات وارد بر این بحث

اشکالات و ایرادهایی که ممکن است خوانندگان و پژوهشگران بر این بحث بگیرند، از دو دسته و گروه خارج نیست:

۱- گروهی ممکن است این بحث را فاقد مبنای علمی بدانند و اصولاً بحث در باره یک مزرعه را توهین به ساحت عده‌ای تلقی کنند

خرما از پست‌ترین و ارزان‌ترین خرماهای سعودی است. قیمت خرماهای بسیار مرغوب این کشور، هر کیلو تا ۱۰۰ ریال سعودی؛ یعنی بیش از بیست هزار تومان است.

اگر تولید متوسط خرمای هر نخل را در سال ۵۰ کیلو و هر کیلو گرم خرما در زمان پیامبر را یک درهم به حساب آوریم، می‌توانیم مقدار تولید نخل‌های مزرعه فدک را با محاسبه زیر به دست آوریم:

در آمد متوسط سالیانه فدک با

$$50000 \times 10 = 500000 \text{ درهم}$$

تعداد نخل‌های فدک

$$500000 \div 50 = 10000$$

خرما بان‌ها به خوبی می‌دانند که متوسط فاصله لازم برای کاشت و داشت هر اصله نخل حدود ده متر است. بنابراین، وسعت فدک با محاسبه زیر به دست می‌آید:

وسعت فدک

$$10/000 \times 10 = 100/000 \text{ متر مربع}$$

و چون هر ده هزار متر، یک هکتار است، پس وسعت فدک حدود ۱۰ هکتار بوده است. البته این محاسبه با دقت و مراقبت و مطالعه و تفحص صورت



که باید گفت این ایراد کاملاً وارد است! و اصلاً بحث‌های این کتاب و دیگر آثار نویسنده تماماً از دید چنین کسانی پر از اشکال است؟! ۲- گروهی دیگر، صاحب‌نظران و پژوهشگران و محققان هستند که ممکن است کلیت بحث را بپسندند ولی در آمار و ارقام آن تردید کنند. برای روشن شدن اذهان این عزیزان، به نکاتی اشاره می‌کنیم:

الف: از آنجاکه این بحث کاملاً جدید و بی‌سابقه است و در اسناد؛ اعم از فارسی و عربی، ردپایی از آن دیده نمی‌شود، ممکن است اعجاب انگیز باشد ولی با دقت در اسناد و محاسبات، صحت ارقام به اثبات می‌رسد.

ب: در اذهان ما، از فدک، یک مزرعه دور افتاده و کم ثمر تصویر شده است، در حالی که فدک از یک مبحث ساده، که عده‌ای دنبال آن بودند، به یک بحث علمی، اعتقادی، فلسفی و به قول امروزی‌ها به صورت یک بحث استراتژیک و راهبردی در آمده و هزار و چهارصد سال است که همچنان بحثی چالشی است.

ج: عده‌ای ممکن است در مورد در آمد سالیانه فدک تردید کنند. راستی که عدد یک میلیارد تومان عدد درشتی است. اگر خوانندگان به یاد داشته باشند، قیمت یک دلار قبل از انقلاب ۸۰ ریال و قیمت هر قطعه سکه رایج آن روز ۷۵۰ تا ۸۰۰ ریال بود، ولی امروز دلار ۸۳۷۰ ریال و هر قطعه سکه بهار

آزادی ۸۹۵/۰۰۰ ریال است؛^۹ یعنی قیمت دلار صد برابر و قیمت هر سکه نیز حدود صد برابر افزایش یافته است. با این محاسبه می‌توانیم بگوییم در آمد سالیانه فدک به قیمت بیست و پنج سال پیش، ده میلیون تومان بوده است.

د: گفتیم این مبحث جدید است، ولی طرح، توضیح و تفسیر و تشریح آن مبتنی بر اسناد و مدارک غیر قابل انکار می‌باشد. در محاسبات، کمترین خبط و خطایی راه نیافته است. اسناد و مدارک و مابقی آن هم محکم است. بنابراین، جای اشکال نمی‌ماند. ولی عزیزان با بررسی مستندات، به درستی محاسبات و نتیجه‌گیری پی‌می‌برند.

ه: خوب است نگاهی به بعضی از اسناد و مدارک تاریخی بیندازیم تا اعداد و ارقام ارائه شده، علمی‌تر و دقیق‌تر جلوه کنند. سید قطب نویسنده معروف سنی مصری می‌نویسد: «روزی که عثمان کشته شد (سال ۳۵ هجری)، یکصد و پنجاه هزار مثقال طلا و یک میلیون درهم نقد داشت. قیمت ضیاع وی (اموال غیر منقول) صد هزار دینار بود. علاوه بر آن، وی دارای تعداد زیادی اسب و شتر بود.»^{۱۰}

اگر از درهم و دینار و بقیه دارایی عثمان بگذریم، تنها قیمت یکصد و پنجاه هزار مثقال طلای وی، چیزی حدود پنج میلیارد و سیصد و چهل میلیون تومان

می شود. چون وزن مثقال امروز با زمان عثمان تغییر نکرده است؛ یعنی قیمت اموال منقول عثمان ۱۰ میلیارد تومان بوده است!

و: وقتی از آغاز اسلام و به فرمان پروردگار سبحان، امیر مؤمنان علیه السلام جانشین بلافصل پیامبر شدند، باید آن حضرت به لحاظ مادی نیز از امکانات لازم برخوردار باشند تا بتوانند مشکلات عدیده نیازمندان را برطرف کنند. به گفته برخی از محققان و عالمان؛ پذیرش مقام و منصب، به هزینه سنگین نیاز داشت.

علی علیه السلام برای حفظ این مقام و منصب می توانستند از درآمد فدک حداکثر استفاده را بکنند. گویا دستگاه خلافت از این پیش بینی آگاه شده بود که در همان روزهای نخست، فدک را در دست خود گرفت.^{۱۱} باید درآمد فدک به اندازه‌ای باشد که امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام بتوانند مشکلات اقتصادی مردم و ارباب رجوع را برطرف کنند. به خصوص انبوه قبایل و عشایری که تازه مسلمان بودند و از تمکن مالی بهره‌ای نداشتند.

ز: درآمد فدک در آغاز به مصرف عموم مردم

می رسید. عثمان در آمد و عایدات آن را میان اقوام خود تقسیم می کرد. معاویه یک سوم در آمد فدک را به مروان بن حکم و دو سوم دیگر را به عمرو بن عثمان بخشید. معاویه پس از به شهادت رساندن حضرت مجتبی علیه السلام تمامی فدک را به مروان داد.^{۱۲} راستی اگر تصور شود که فدک یک مزرعه معمولی و کوچک و کم درآمد بود، ارزش آن را داشت که یک سوم آن را به مروان بن حکم بدهد و دو سوم دیگر را به فرزند عثمان هدیه کند؟!

این ها دلایل نویسنده این مقال، در تجزیه و تحلیل درآمد نجومی فدک است. در مورد ارزش فدک و درآمد سالیانه آن، به دو سند مهم استناد می کنیم:

۱. ابن ابی الحدید، دانشمند مشهور اهل تسنن در قرن ششم هجری می نویسد: «به یکی از دانشمندان علم کلام امامیه، به نام علی بن تقی از شهرستان نیل گفتم آیا فدک غیر از نخلستانی کوچک با زمینی نه چندان بزرگ بود؟ پاسخ داد، نه، این چنین نیست، بلکه بسیار بزرگ بود؛ به اندازه‌ای که هم اکنون در کوفه نخلستان وجود دارد، در آن جا درخت خرما بود. ابوبکر و عمر که حضرت



زهر را از تصرف در فدک منع کردند، منظوری جز این نداشتند که علی عَلَيْهِ السَّلَام نتواند از طریق در آمد این نخلستان نیرویی جمع کند و بر سر خلافت درگیر شود. لذا به دنبال تصرف فدک، علی و فاطمه و دیگر افراد بنی هاشم را از خمس منع کردند و نگذاشتند در خمس تصرف کنند؛ زیرا انسان تهی دست که مالی در بساط ندارد، همتش ناتوان و شخصیتش نزد خود خرد و کوچک می‌نماید و به جای این‌که در ریاست و خلافت باشد، به دنبال کسب و پیشه‌ای است تا زندگی خود را اداره کند»^{۱۳}

۲. علامه مجلسی از کشف المهجّه سید بن طاووس نقل می‌کند که عواید و درآمد فدک در هر سال، بیست و چهار هزار دینار و در روایتی دیگر هفتاد هزار دینار بود و شاید این اختلاف رقم در آمد، مربوط به سال‌های مختلف است. به هر حال، از این ثروت فروان نمی‌شود بی جهت چشم پوشی کرد و از آن سخن نگفت.^{۱۴}

در تجزیه و تحلیل دو سند پیش گفته، کافی است بگوئیم: مقایسه نخلستان‌های فدک با میزان نخلستان‌های کوفه، در خور توجه بسیار و تأیید محاسبات ماست. حجم نخلستان‌های کوفه در قرن ششم که دوره اقتدار بنی عباس و توسعه بی سابقه این شهر است، بخوبی نشان می‌دهد که همواره وسعت فدک و درآمد قابل

ملاحظه آن، مورد توجه همگان بوده است. همچنین درآمد سالیانه فدک را اگر بخواهیم بر مبنای ۲۴ هزار دینار (بنابر بعضی از روایات) محاسبه کنیم، چیزی حدود ۴۸۰ میلیون تومان به وجه رایج امروز می‌شود ولی چنانچه بر اساس ۷۰ هزار دینار حساب کنیم، به رقم نجومی یک میلیارد و چهارصد میلیون تومان می‌رسد. هر عدد را که بخواهیم بپذیریم، به سیاست کلی خلفا و تمهیدات آن‌ها در محروم ساختن اهل بیت و هواداران آن‌ها از مسائل اقتصادی بر می‌گردد.

در مورد وسعت فدک به روایتی اشاره می‌کنیم که از اهل تسنن نیز نقل شده است:

«لما نزلت ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ دَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ الْكَبِيرَ»^{۱۵}
 «زمانی که آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ نازل شد، پیامبر فاطمه را خواست و فدک بزرگ را به او بخشید.»

تسلیم فدک بدون جنگ و درگیری

با توجه به پیروزی‌های گسترده و برق آسای مسلمانان در سرزمین‌های یهود، شکست سنگین یهودیان بنی قینقاع و بنو قریظه، ترس زیادی در دل یهود ایجاد شد. آن‌ها یقین کردند که روزی به سرنوشت یهودیان شکست خورده مدینه مبتلا خواهند شد، ولی لاف و گزاف‌های سران تبهکار



ترس و وحشتی که پیروزی‌های برق آسای مسلمانان در مناطق مختلف، در دل‌های مشرکین انداخته بود را، از همین آیه به راحتی می‌توان فهمید. اما یهودیان سرکش و بد عهد و کینه توز و نا آرام، هرگز از این شکست‌ها درس نگرفتند. آن‌ها شبانه روز در صدد توطئه بر ضد اسلام بودند. اغلب با یک گام عقب نشینی، در سنگری جدید موضع می‌گرفتند و به برنامه‌ریزی و هماهنگی جهت حمله به مدینه مشغول می‌شدند. سنگر خیبر، قلاع و استحکامات کم نظیر، با امکانات گسترده و وسیع همراه با جنگجویان متعصب و زخم خورده! آنان حتی شرایط لازم برای پایداری در برابر لشکرکشی‌های ایران و روم آن روز را هم داشتند.

اگر حمایت‌های سیاسی و روانی و اطلاعاتی بت پرستان قریش را به این امکانات بیفزاییم، موقعیت ممتاز خیبر را تا حدی به تصویر کشیده‌ایم، اما خداوند اراده دیگری داشت. قرار خداوند بر این بود که یهود را زبون، ذلیل و نابود سازد.

تسخیر خیبر تقریباً تمامی حیل‌ها و نقشه‌ها و برنامه‌های براندازی یهود را بر هم ریخت و دسیسه‌های آن‌ها را خشتی کرد و

یهود و حمایت‌های متقابل بت پرستان از آن‌ها و حمایت آن‌ها از بت پرستان، به صورت مصنوعی، مقداری به آینده کوتاه مدت خود امیدواری نسبی پیدا کرده بودند که البته این وضعیت چندان طول نکشید.

البته باید بگوییم که استحکامات نیرومند و فوق العاده یهودیان بنی نضیر، بعضی از مسلمانان را هم ترسانده بود. راستی هم که استحکامات آن‌ها نیرومند بود.

مسلمان‌ها تصور نمی‌کردند که بتوانند بنی نضیر را، با آن همه امکانات از پای در آورند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^{۱۶}

«شما تصور نمی‌کردید که آن‌ها از آنجا دفع شوند و خود آن‌ها هم تصور می‌کردند که استحکامات و قلعه‌های آن‌ها مانع شکستشان خواهد شد. پس خداوند از جایی بر آن‌ها ضربه زد که فکرش را نمی‌کردند. آری، خدا در دل آن‌ها وحشت انداخت...»



برنامه‌ریزی‌های آن‌ها را به کلی برهم زد و عقیم گذاشت.

امضای صلح «حدیبیه» در ذی قعدة سال ششم هجری، تا حد زیادی مسلمانان را از ناحیه مکه و مشرکان قریش آسوده خاطر کرده بود. بنابراین، پیامبر با آسودگی بیشتر به دفع یهود پرداختند.

فتح خیبر در ماه رجب سال هفتم هجری، هر چند حادثه بسیار مهم و فوق‌العاده بود اما به لحاظ سیاسی، صلح حدیبیه بسیار مهم‌تر و ارزنده‌تر محسوب می‌شد؛ زیرا:

۱. مهم‌ترین و قوی‌ترین و مرکزی‌ترین مخالفان اسلام، بی‌طرفی اختیار کرده و از مخالفت بیهوده با اسلام دست کشیده بودند.

۲. یهود، مؤثرترین متحد استراتژیک خود را از دست داده بود.

۳. عشایر و قبایل بت پرست که متحد بالقوه و بالفعل قریش بودند، راه خود را انتخاب کردند و به تدریج مسلمان شدند.

این‌ها اثرات صلح حدیبیه در داخل جزیره العرب بود. در عرصه خارجی نیز این صلح اثرات بسیار مفیدی به همراه داشت؛ مانند:

الف) روم آن روز، که با نا آرام کردن دائمی سرحدات و حدود کشور اسلامی آماده رو در رویی با اسلام بود، مصلحت خود را در بیطرفی و توقف اقدامات نسنجیده خود دید.

ب) قدرت مثال زدنی مشرکان قریش و یهودیان، در دل آن‌ها نیز ترس زیادی از

قدرت اسلام انداخته بود. آن‌ها پس از آن که قدرت توفنده اسلام را در آرام کردن مکه و شکست دادن یهودیان مشاهده کردند، برای دفاع در مقابل اسلام حالت آماده باش به خود گرفتند؛ یعنی حالت تهاجمی آن‌ها به حالت تدافعی تبدیل شد. این موضوع مسأله بسیار مهم و فوق‌العاده‌ای بود.

ج) تحوّل بسیار مهم دیگر این‌که: پس از صلح حدیبیه پیامبر اسلام، رسالت جهانی خود را اعلام کردند و با نوشتن نامه‌های متعدد به سران کشورهای دور و نزدیک و اعزام هیأت نمایندگی به ایران و روم و حبشه و مناطق دیگر، دعوت جهانی خود را آغاز کردند.

فتح خیبر، در این روند سرعت ایجاد کرد و امور را بیشتر وفق مراد اسلام پیش برد. اکنون نمی‌خواهیم در باره این سؤال بحث کنیم که آیا صلح حدیبیه موجب شکست زود هنگام یهودیان خیبر و تسخیر قلعه‌های آنان شد و یا این‌که ضعف و شکست‌های یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر و نابودی یهودیان بنی قریظه، مکیان را واداشت که با پیامبر اسلام صلح‌نامه امضا کنند؟

هرچه هست به نظر ما هر دو رویداد بر یکدیگر اثرات غیر قابل انکار داشت که حاصل آن فراگیر شدن اسلام در جزیره العرب بود.

پیروزی‌های برق آسا

رویدادهای سال‌های پنجم و ششم هجری تأثیرات زیادی بر جزیره العرب گذاشت و دیگر هیچ شهر و قلعه و روستا و هیچ قبیله و عشیره‌ای نبود که از اسلام و از موج هدایت‌گر توحیدی - که از مدینه آغاز شده بود - سخن نگوید و اظهار علاقه برای شنیدن آخرین اخبار در مورد پیروزی‌های سپاه اسلام نکند. هر چند عرب جاهلی از وسایل خبررسانی به شکل آن روز و آن سال‌ها که در ایران و روم مرسوم بود، بهره‌ای نداشت، اما در انتشار اخبار مربوط به اسلام و مسلمانان ید طولایی داشت؛ یعنی در آن سال‌ها، برابر اسناد تاریخی، هیچ حادثه‌ای در جزیره العرب به مانند اخبار اسلام، تکان دهنده و توفنده نبود.

جنگ‌های طولانی ایران و روم نیز مسأله بسیار مهمی بود که میان دو قدرت مسلط منطقه‌ای جریان داشت و خبرهای آن جنگ هم بسیار موحش و تکان دهنده بود. هر روز خبرهای تازه‌ای از جبهه‌ها می‌رسید. گاهی ایرانیان پیشروی می‌کردند و زمانی رومیان دست به پیشروی در جبهه ایرانیان می‌زدند. این جنگ‌ها

از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی به مدت بیست و چهار سال به درازا انجامید. طولانی شدن این جنگ‌ها قدری از حساسیت آن می‌کاست و اخبار آن را نیز کمرنگ می‌کرد. سرانجام رومیان توانستند قوای ایران ساسانی را در سال ۶۲۸ میلادی شکست دهند. آن سال دقیقاً مقارن سال ششم هجری و سال صلح‌نامه حدیبیه بود؛^{۱۷} یعنی قوای اسلام در همه جا به برتری رسیده بود. حال شاید خشم و عصبانیت خسرو پرویز را بتوانیم از دریافت نامه پیامبر اسلام بفهمیم. خسرو پرویز پادشاه فاسد و خودکامه و ستمکار ساسانی که بر اثر بی‌کفایتی، نیروهایش از رومیان شکست خورده بودند و وی به شدت ذلیل و تحقیر شده بود با دریافت نامه پیامبر اسلام بیشتر تحقیر شد و از روی عصبانیت نامه پیامبر اسلام را پاره کرد. وقتی خبر حرکت زشت خسرو پرویز به پیامبر رسید، آن حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ مَزِقْ مُلْكَهُ»^{۱۸} «خداوند! پادشاهی‌اش متلاشی ساز!»

نفرین پیامبر اثر گذاشت. طولی نکشید که «شیرویه» فرزند خسرو پرویز، که پدرش را مسبب شکست‌های سنگین از رومیان می‌دانست، شبانگاه به سراپرده وی راه یافت و از پایش در آورد؛ «فَمَزَقَ اللَّهُ مَلِكَهُ وَ مُلْكَ

قَوْمِهِ»^{۱۹} بگذریم.

فدک قاصدی نزد پیامبر خدا فرستادند که اموال و میوه‌های خود را به نصف تقسیم و مصالحه نمایند. پیامبر خدا این غنیمت جنگی را پذیرفت. در این ناحیه چشمه‌ها و نخلستان‌ها بود.»^{۲۲}

نقل این فرازهای تاریخی، از قدرت رو به توسعه اسلام در سال‌های پنجم و ششم هجری حکایت دارد؛ حرکت و توسعه‌ای که هرگز متوقف نشد.

اهالی فدک چه کردند؟

با توجه به مقدماتی که آوردیم، اهالی فدک از حوادثی که پیرامون آن‌ها می‌گذشت آگاه می‌شدند. فاصله آن‌ها تا خیبر فقط یک منزل راه بود. آن‌ها تصمیم گرفتند با پیامبر اسلام صلح کنند، که این تصمیم عاقلانه‌ای بود.

واقعی می‌نویسد: «مُحِیْصَه گوید: مردی از سران فدک که به او «نون بن یوشع» می‌گفتند، همراه تنی چند از یهودیان با من آمدند و با رسول خدا صلح کردند تا خونهایشان محفوظ بماند. آن حضرت ایشان را از آن سرزمین تبعید کند و تمام اموال خود را به پیامبر واگذارند و چنین شد. در پیشنهاد صلح چنین آمد که: نیمی از خاک فدک از یهودیان و نیمی از پیامبر خدا باشد و پیامبر این پیشنهاد را پذیرفتند. این مطلب از مطلب نخست صحیح‌تر است.»^{۲۰}

«فدک قریه‌ای است در حجاز که از آنجا تا مدینه دو روز راه است.»^{۲۱} و گویند سه بخش بوده است. هنگامی که پیامبر خدا ﷺ، خیبر و قلاع آن را فتح کرد، سه قلعه پایداری کردند و محاصره آن‌ها به دشواری گرایید و اهل

فدک متعلق به پیامبر است

بنابراین، مزارع گسترده فدک از آن پیامبر شد. باز برابر نص قرآن کریم اگر سرزمینی و یا اموالی بدون جنگ و لشکرکشی به دست پیامبر اسلام بیفتد، تعلق مطلق به پیامبر دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا أَفَلَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۲۳}

«چیزی که خداوند به رسولش از آن‌ها داد، چیزی است که برای به دست آوردن آن نتاختید ولی خداوند پیامبرش را بر آن مسلط کرد و خداوند بر تمامی کارها تواناست.»

تداوم فقر، با دور شدن علی از

خلافت

با توجه به بررسی‌های اسناد و مدارک غیر قابل انکار، می‌توان گفت: نتیجه در اختیار گرفتن و تصرف فدک از



بر این مطلب که با طلوع اسلام، آفتاب امپراتوری‌های ایران و روم در شرف غروب بود.

آثار زوال این دو امپراتوری که زمانی بر بخش اعظم زمین حکومت می‌کردند، در همه جا مشهود و محسوس بود. عدم تعرض این دو قدرت مسلط منطقه‌ای به عاصمه اسلام، یکی از دلایل این مدعاست.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام زمام امور را به دست می‌گرفت، علاوه بر این که ریشه شرک و کفر و نفاق برای همیشه می‌خشکید و از جوامع بشری کنده می‌شد و مردم در مسیر صلاح و فلاح طی طریق می‌کردند، دنیای مردم نیز آباد و پر رونق و چشم‌گیر و خدایی می‌شد؛ یعنی اشتغال و توسعه و تولید و عدالتخواهی، ضامن سعادت دنیای مردم می‌گشت.

راستی که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به قدرت می‌رسید، مشکلات عدیده مردم به سرعت حل و رفع می‌گردید. اهل بیت همواره در جهت حل مشکلات اقتصادی مردم گام برمی‌داشتند و از این جهت مشهور خاص و عام بودند؛ به طوری که خداوند سبحان از این روحیه آسمانی آنان تقدیر نمود، آنجا که فرمود:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ

سوی خلفا، محروم کردن مردم از عواید سرشار و در آمد هنگفت و نجومی آن گردید. واضح بود که نشستن بر مسند خلافت در جای امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب کار ساده‌ای نیست؛ زیرا تنها ۷۰ روز از ماجرای شورانگیز غدیر خم که در آن، پیامبر گرامی اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین بلافصل بعد از خود به مردم معرفی کردند، می‌گذشت. ذهن‌ها همچنان آکنده و خاطره‌ها مشحون از رایحه دلکش ولایت و امامت بود. هنوز عطر دلپذیر غدیر به مشام می‌رسید و ترانه زیبا و شنیدنی غدیر، زیباترین سرود آزادی و بالندگی تلقی می‌شد. قلب‌ها مملو بود از نسیم فرح بخش «اکمال دین» و روح‌ها با نشاط از پیام دلنواز «اتمام نعمت».

آری، اگر اهل بیت علیهم السلام خلافت را در اختیار داشتند، مردم را در مسیر تعیین شده توسط پیامبر راهنمایی می‌کردند. مشکلات اعتقادی و اقتصادی مردم حل می‌شد و اسلام به عنوان دین عزت و عظمت و معنویت و زندگی، به دنیای پرظلم و جور حاکمان روم و ایران آن روز معرفی می‌گردید.

بیفزاییم



يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»^{۲۴}

«غذا را در حالی که خود به آن نیاز دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌بخشند. این حرکت را فقط و فقط به خاطر خدا انجام می‌دهند و انتظار یک تشکر ساده را هم ندارند.»

اهل بیت بهتر از هر کس دیگر می‌دانستند که اگر مشکلات اقتصادی مردم حل شود، مردم با شوق و علاقه فراوان، به اسلام روی می‌آورند و عاشقانه گرد شمع اسلام می‌چرخند. این مهم را خداوند بزرگ بیان کرده، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^{۲۵}

«خدای کعبه را عبادت کنید؛ خدایی که آن‌ها را از گرسنگی رهانید و به آن‌ها امنیت بخشید.»

پروردگار نمی‌فرماید به خدایی ایمان بیاورید که به شما تعالی و بالندگی و عزت و کرامت داد، بلکه می‌فرماید: گرسنگی شما را برطرف ساخت. پس گرسنگی و فقر عامل اصلی همه نابسامانی‌ها؛ از جمله بی‌دینی و قانون‌گریزی است بلکه معیشت مناسب و اقتصاد قابل قبول، موجب گرایش مردم مسلمان به دین و رعایت ملاحظات دینی خواهد شد. این موضوع بسیار مهم است.

اگر امیرالمؤمنین بعد از پیامبر ﷺ عهده‌دار

امور می‌شدند، کارها وفق مراد خدا و پیامبر پیش می‌رفت و امور سامان می‌گرفت و نارسایی‌ها با برنامه‌ریزی‌های علی‌السلام مرتفع می‌گشت؛ زیرا امام امیرالمؤمنین ﷺ اهل برنامه‌ریزی بودند. بهترین سند برای اثبات این ادعا، نهج البلاغه است.

بخشی از برنامه‌های امیرالمؤمنین برای حکومت، که از فرمان تاریخی به مالک اشتر گرفته‌ایم، به شرح زیر است:

۱. ایجاد اشتغال در جهت افزایش تولید و قطع وابستگی و کاهش واردات و افزایش صادرات.

۲. عمران شهرها و روستاها در راستای تقویت تولید و کم کردن جاذبه شهرنشینی.

۳. ترمیم راه‌های موجود و ایجاد راه‌های جدید و توسعه آن‌ها و ایجاد کاروانسراها و چاپارخانه‌ها به منظور تقویت ارتباطات سهل‌تر شهرها و روستاها با مرکز.

۴. توسعه تجارت جهت تشویق تولید و صادرات و تحکیم قدرت اقتصادی بخش خصوصی.

۵. ایجاد کارگاه‌های تولیدی جهت تولید سلاح‌های سبک و نیمه سبک.

۶. تولید انبوه اسب‌های رونده و قوی در مسیر تقویت نیروهای رزمی و آمادگی دائمی.

۷. تعلیم و تدریس و



- آموزش نظامی با تشکیل کلاس‌های آموزش تئوری و آموزشگاه‌ها و دانشکده‌های فرماندهی و ستاد جهت آموزش فرماندهان ارشد نظامی. ۸. تأسیس دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشکده‌های مختلف در جهت فناوری علمی در زمینه‌های مختلف. ۹. تأسیس مدارس در اقصی نقاط کشور در جهت سوادآموزی عمومی و پایان دادن به بی‌سوادی. ۱۰. توسعه کشاورزی و دامداری در جهت تولید انبوه محصولات کشاورزی و دامی به منظور خودکفایی و نیل به صادرات. ۱۱. اعزام هیأت‌های فرهنگی و تبلیغی به کشورهای دور و نزدیک، همراه با پیام در جهت معرفی اسلام به مردم تشنه عدالت. ۱۲. رفع بیماری با تأسیس بیمارستان در نقاط مختلف کشور و ترویج بهداشت عمومی. ۱۳. تخصیص زکات در سیر الهی، در جهت فقرزدایی و ایجاد تمایل در غیر مسلمانان برای پذیرش اسلام. ۱۴. کمک در جهت ساخت مساجد در نقاط مختلف
- و تشویق مردم در این راه. ۱۵. ساخت برج و باور در مرزها و ایجاد پادگان‌ها در نقاط مرزی و انجام گشت دائم در پاسداری از مرزها به منظور حفاظت دائمی از تمامیت ارضی و برگزاری مانورهای مرتب در جهت آمادگی دفاعی دائمی و ایجاد ترس در دل دشمن. ۱۶. ایجاد کلاس‌های آموزش قضاوت، در تکمیل برنامه نیل به عدالت اجتماعی. ۱۷. رسیدگی به امور اقلیت‌های مذهبی و توجه به رفاه آن‌ها در راستای گرایش آن‌ها به اسلام. ۱۸. تشویق دائمی مردم به کار و تلاش و تولید، با ایجاد زمینه‌های آن و تقویت تولید. ۱۹. ایجاد یک سازمان نیرومند اطلاعات مردمی در جهت کشف توطئه‌های خارجی و خنثی کردن اقدامات خرابکارانه و شناسایی عوامل داخلی آن‌ها. ۲۰. بها دادن به علما و دانشمندان و علم، با احترام به آن‌ها و ارتباط پیوسته با ایشان و تشویق و تقویت آنان در نشر آثار علمی و دانش جامعه. ۲۱. ارتباط با کشورها و قدرت‌ها و انعقاد قرار داد صلح و عدم تجاوز و در عین حال





آمادگی کامل و زیر نظر داشتن دشمن و عدم اعتماد به او.

«وَلَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخَذُ بِالْحَزْمِ وَآتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ»^{۲۶}

«زنهار! زنهار از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز، چه بسا دشمن به تو روی آورده تا غافلت کند و آنگاه ضربه‌ات زند. پس دور اندیش باش و به دشمن، زیاد خوش بین مباش.»

۲۲. بازرسی دائمی و محترمانه از مقدمات و مأموران در مناطق دور و نزدیک که مردم گریز نشوند و به رفاه و خود محوری مبتلا نگردند و خود را از مردم خود بالاتر نپندارند.

۲۳. توجه به عوامل مالیات و خراج که ظلم نکنند. گرفتن مالیات به منظور رفاه عمومی و حل مشکلات عامه است. نکند با شعار رفاه مردم، مردم آزاری شود.

۲۴. به توده مردم بهای ویژه داده شود. مأموران و مقامات باید در عمل به آن‌ها بیندیشند و به آن‌ها گرایش داشته باشند. مردم محبوب خدا و رسول و مطلوب آنانند.

«إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِعُوكُ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ»^{۲۷}

«همانا آنان که دین را پشتیبانند و موجب انبوهی مسلمانان و آمادهٔ پیکار با دشمنان عامهٔ مردم‌اند، پس باید

گرایش تو به آنان باشد و میل به سوی ایشان.»

کارگزاران، مسؤولان و مقامات باید همواره به مردمی بها دهند که سهم بیشتری در تقویت دین باوری و امنیت شهرها و مرزها دارند؛ همان‌هایی که هر وقت نیازی بوده، سریع‌تر و صادق‌تر و بی‌ادعتر از دیگران به صحنه آمده‌اند و از خود گذشته‌گی‌ها داشته‌اند و دارند.

این‌ها بخش‌هایی از استراتژی امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به عنوان جانشین پیامبر در ادارهٔ جامعه بود.

در آمد سرشاری که به تدریج به دست مسلمانان افتاد، بقدری فراوان بود که اگر زمامداری مانند امیرالمؤمنین در عرصه بودند، تمامی مشکلات اقتصادی مردم و فقر فزایندهٔ آن‌ها حل می‌شد.

در مورد استفاده از درآمد سرشار مسلمانان و غنیمت‌های فراوانی که پس از تسخیر تیسفون نصیب شد کافی است به یک سند اشاره کنیم:

مسلمانان پس از آن که کاخ خسرو پرویز را تسخیر کردند، فرش بسیار نفیسی را که در تالار «بهارستان» پهن شده و تار و پودش از طلا بود، یافتند و آن را به مدینه آوردند. این فرش را قطعه قطعه نموده و بین اصحاب تقسیم کردند.

سهم امیرالمؤمنین، علی بن





وی پس گرفت. در آمد سرشار فدک از این فراز تاریخی مشخص می شود.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خطبه ای ایراد کرد و گفت: فدک از اموالی بود که خداوند به رسول خویش بخشید. مسلمان ها در راه دستیابی به فدک هیچگونه جنگی نکردند و کوشش نداشتند. فاطمه علیها السلام آن را از پیامبر درخواست کرد...

معاویه که به حکومت رسید آن را به مروان بن حکم بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملک داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید. ولید که به حکومت رسید، از او خواستم سهم خود از فدک را به من ببخشد و هم چنین از سلیمان خواستم که سهمش را به من دهد. آن دو با درخواست من موافقت کردند و سهم خود را واگذار کردند و من دیگر اموالی که دارم بیش از این مال دوست می دارم لذا آن را به همان موردی که در اصل بود واگذار کردم.^{۳۰}

در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست فرزندان حضرت زهرا بود و بعد که یزید بن عبدالملک به حکومت رسید از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین بنی مروان دست به دست می گشت.

ابی طالب از آن فرش چیزی حدود یک کف دست بود. حضرت آن را به قیمت ۳۰ هزار درهم فروختند؛ یعنی چیزی حدود ۶۰ هزار تومان و آن را میان فقرا تقسیم کردند.

راستی اگر تمام آن فرش به دست علی می رسید، ایشان چند فقیر و مسکین را می توانستند از فقر نجات دهند؟ و اگر تمامی خزائن ساسانیان، که نصیب سپاه اسلام شد، در اختیار آن حضرت قرار می گرفت چه اتفاقی می افتاد؟! به یقین مسلمانان از فقر و ناداری رهایی می یافتند.

بیهقی می نویسد: در زمان خلافت عثمان، فدک در اختیار مروان بن حکم قرار گرفت (همان کسی که همراه پدرش، به دلیل نفاق و حشمتا کشان، به دستور پیامبر از مدینه تبعید شدند).^{۲۸}

معاویه در زمان سلطنت خود ثلث فدک را به مروان بن حکم داد و ثلث دیگر را به عمر بن عثمان و ثلث سوم آن را به پسرش یزید. این تقسیم بعد از شهادت امام حسن بن علی علیه السلام صورت گرفت.^{۲۹}

معاویه تنها یک سوم فدک را به مروان داد و بقیه را از



هنگامی که سفاح مؤسس سلسله بنی عباس به قدرت رسید، آن را به عبدالله بن حسن بن علی بن امیر المؤمنین برگردانید. بعدها که منصور دوانیقی به قدرت رسید، فدک را از فرزندان امام حسن پس گرفت. مهدی پسر منصور عباسی فدک را به فرزندان حضرت فاطمه برگردانید.

موسی بن مهدی برادرش که در خشونت مشهور بود، فدک را از فرزندان حضرت زهرا پس گرفت. مأمون در سال ۲۱۰ هجری پس از این که حکومتش مستقر و بلامنازع شد، فدک را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند.

سرانجام پس از به قدرت رسیدن متوکل، دشمن خونخوار اهل بیت؛ همان عنصر پلیدی که فرمان داد قبر مطهر ابا عبدالله الحسین را تخریب کنند، وقتی متوجه شد که سادات و کودکان بنی هاشم در ایام حج، خرمای فدک را میان حجاج تقسیم می کنند و این امر موجب تقویت و محبوبیت آن ها شده است، دستور داد تمامی نخل های فدک را قطع کنند و چنین شد.

در این تبادل فدک میان خلفا و فرزندان حضرت زهرا، دو نکته بسیار مهم وجود دارد: ۱. بسیاری از خلفا نظر خلیفه اول و دوم را که می گفتند: پیامبر ارث نگذاشته و هر چه از ایشان بر جای مانده صدقه است، قبول نداشتند. باز گرداندن فدک به فرزندان حضرت زهرا در حقیقت رد حدیثی است که ابوبکر به پیامبر

نسبت داده است.

۲. در تمامی مواردی که خلفا فدک را به ذراری حضرت فاطمه زهرا پس دادند، هرگز به هیچ یک از ائمه اطهار تحویل نشد. در باز گرداندن فدک هرگز وارث حقیقی حضرت زهرا که امامان معصوم بودند، مورد توجه قرار نگرفتند؛ یعنی باز گرداندن فدک را هم نوعی کار سیاسی می توان محسوب کرد.

دلیل ناراحتی ها و مخالفت های

حضرت زهرا و امام علی علیه السلام

اکنون با زبان و شیوه دیگری رفتار تصرف کنندگان فدک را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم تا به علل رنج ها و ناراحتی های حضرت زهرا پی ببریم و از انگیزه های مخالفت غیر قابل انعطاف علی بن ابی طالب و و اهل بیت و به تبع آن ها شیعه آگاه شویم.

۱- دلیل بر عهده مدعی است

در قضای اسلامی، قانونی محکم و زیبا وجود دارد که همواره در قضاوت ها مورد توجه قرار می گرفته است. اتفاقاً این حکم در قضاوت های کشورهای غربی نیز آمده است و آن، موضوع «ارائه دلیل از سوی مدعی» است؛ یعنی اگر کسی ادعایی بر چیزی و یا بر کسی دارد باید دلیل بیاورد. «البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه».



بیاورد که فدک ملک اوست و تا دلیل ارائه نکند از وی نخواهیم پذیرفت.

روایات اسلامی که فریقین؛ اعم از شیعه و سنی نقل کرده‌اند و آن‌ها بر ارائه دلیل از سوی مدعی حکایت دارد، به صورت محکم مالکیت فدک بر حضرت زهرا را اثبات می‌کند.

نکته مهم دیگر که در اینجا باید به آن توجه کرد، این که ارائه دلیل و بیّنه در جایی مطرح می‌شود که موضوع مجهول بوده و نیاز به اثبات داشته باشد؛ یعنی ارائه دلیل در جایی طرح می‌شود که یا مدعی علیه مشکوک باشد و یا موضوع غیر روشن و نامفهوم و در یک جمله نیاز به اثبات و استدلال داشته باشد. وقتی فدک در دست حضرت زهراست و حضرت زهرا بنا به قول صریح خداوند، مُطَهَّر و به دور از هر گونه «رجس» هستند و هرگز ادعای خلافتی نمی‌کنند، چگونه است که حکومت با این همه دلایل روشن و آشکار، باز هم ادعاهای حضرت زهرا را نمی‌پذیرد؟!

نکته دیگر، اگر خلیفه اول و دوم مدعی بودند که فدک ملک حضرت زهرا نیست و از حضرت زهرا شاهد و دلیل می‌خواستند و حتی نظر «صدیقۀ طاهره» را به تنهایی کافی نمی‌دانستند، آن حضرت، شاهد کامل و

با توجه به این اصل معقول و اسلامی، وقتی حکومت درباره فدک با حضرت زهرا چالش پیدا کرد و ادعا نمود که فدک متعلق به حضرت زهرا نیست، باید برای ادعای خود دلیل بیاورد نه آن که از آن حضرت مطالبه دلیل و شاهد کند.

خلیفه اول پس از استقرار در مسند خلافت، با نظر خلیفه دوم، مزرعه گسترده فدک را، که پیامبر به حضرت زهرا بخشیده بود، تصرف کرد و کارگزاران حضرت فاطمه را از آن اراضی اخراج نمود. وی پس از آن که با اعتراض شدید حضرت فاطمه مواجه شد، گفت: اگر ادعا داری که فدک تعلق به شما دارد شاهد بیاور. در حالی که او خود مدعی فدک شده بود باید بیّنه و دلیل اقامه می‌کرد. چون فدک در دست حضرت زهرا بود و مدعی خودش بود که باید دلیل می‌آورد. حتی علی علیه السلام پس از این رویداد، نزد ابوبکر رفتند و ضمن اعتراض به وی، حکم قضای اسلامی را برای ایشان تشریح کرد، اما او نپذیرف و عمر گفت: ما در مقابل حجّت و دلیل تو توانی نداریم که استدلال کنیم ولی باید فاطمه دلیل



محکم و مستدل و فوق العاده‌ای مانند علی بن ابی طالب ارائه کردند؛ همان شخصیت برجسته و آسمانی که هر جا باشند، حق آنجاست که پیامبر فرمودند: «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»^{۳۱} «علی همواره با حق است و حق با علی است.»

بعضی از علما و محققان اهل تسنن، این روایت بسیار معروف پیامبر اسلام دربارهٔ امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به شکل‌های دیگری نقل کرده‌اند؛ از جمله گروهی گفته‌اند: «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ»^{۳۲}

«علی با حق است و حق با علی است و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت در حوض (کوثر) بر من در آیند.» این حدیث به قدری مشهور است که فخر رازی می‌گوید: هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، بی‌گمان هدایت می‌یابد و دلیل آن، گفتهٔ پیامبر است که فرمود: «خدایا! حق را همیشه بر مدار او بگردان.»^{۳۳}

مطالبات حضرت زهرا از خلیفه

بسیاری از محققان و مورخان و تقریباً بیشتر آنان که در تجزیه و تحلیل حوادث صدر اسلام و به خصوص در مسائل پس از ارتحال پیامبر اسلام به بحث و بررسی پرداخته‌اند، مطالبات گستردهٔ حضرت زهرا از ابوبکر را به فدک منحصر کرده و از پرداختن به عمده‌ترین

مسائل، تجاهل و یا غفلت کرده‌اند. باید توجه داشت که حضرت زهرا علاوه بر فدک، سه موضوع مهم دیگر را هم از آنان مطالبه می‌کردند:

الف) جانشینی امیر مؤمنان که پیامبارها مطرح کرده بودند و بر آن اصرار داشتند.

ب) اموال پیامبر اسلام که در مدینه بود و از سوی حکومت تصرف گردید.

ج) باقی‌ماندهٔ خمس خیبر، که خلیفهٔ اول و دوم از پرداختن آن‌ها به حضرت زهرا خودداری کردند.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: ابوبکر حاضر نشد چیزی به فاطمه بدهد. حضرت زهرا بدین جهت ناراحت شد و از او دوری گزید و تا هنگام وفات با او تکلم نکرد.

ادامهٔ جدال حضرت زهرا

با خلیفهٔ اول

همانگونه که اشاره شد، ابوبکر پس از استقرار بر مسند خلافت، نه تنها فدک را که اموال منقول و غیر منقول پیامبر را ضبط کرد و حضرت زهرا را که وارث پیامبر بود، از تصرف در آن اموال منع نمود. قرائن حاکی از آن است که با این اقدام، حضرت زهرا از ما ترک پدر محروم گردید؛ به طوری که در ادارهٔ امور عادی منزل هم دچار عسرت و مشکل بسیار شدید شدند.



از قول پیامبر بود. وقتی حضرت زهرا با مراجعه به ابوبکر پرسیدند: چرا شما کارگزاران مرا از ملک شخصی ام (فدک) اخراج کرده‌اید و آن را به تصرف خود در آورده‌اید؟ ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «نَحْنُ مَعَاثِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ»^{۳۵} «ما پیامبران میراثی باقی نمی‌گذاریم.»

عمر می‌گوید: ابوبکر این جمله را از قول پیامبر نقل کرد و سوگند یاد نمود که ابوبکر راست‌گوست.^{۳۶}

اولاً: باید پرسید: چگونه است موضوع به این مهمی را، دیگران نشنیدند و تنها خلیفه اول شنید؟

ثانیاً: چگونه می‌شود پیامبر دستوری خلاف قرآن کریم در مورد نفی ارث پیامبران صادر کنند! مگر نه این است که خداوند متعال در کتاب آسمانی خود، آیاتی بر ارث گذاشتن پیامبران و قانون ارث اسلامی، آورده است؟ ثالثاً: شما که چنین مطلبی از پیامبر نقل می‌کنید و بر آن اصرار می‌ورزید، چگونه است که از حضرت زهرا دلیل می‌خواهید؟

مطلب به قدر کافی روشن است و نقل عباراتی از این دست، همانگونه که گفتیم با شرع و عقل منافات دارد. قرآن کریم در سوره

چیزی که متأسفانه از قلم بسیاری از مورخان و محققان افتاده است.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «حضرت زهرا به ابوبکر پیغام داد: آیا تو وارث رسول پیامبری یا اهل او؟ ابوبکر پاسخ داد: اهلش. حضرت زهرا فرمود: پس سهم رسول خدا از غنایم چه شد؟ ابوبکر گفت: من از پدرت شنیدم که فرمود: خداوند برای پیغمبرش طعمه‌ای قرار داد. آنگاه که او را قبض روح نمود آن مال را برای خلیفه‌اش قرار داد. من خلیفه پدر تو هستم. پس باید آن اموال را به مسلمانان برگردانم.»^{۳۴}

ابوبکر مطالبه خمس دختر پیامبر را اینگونه پاسخ می‌دهد. روشن است که با چنین پاسخی، راه هرگونه بحث و استدلال بسته می‌شود. خواست حضرت زهرا خمس بود که تعلق به پیامبر و حضرت زهرا داشت ولی ابوبکر به حاشیه می‌رفت و از متن فاصله می‌گرفت.

۲- نفی میراث پیامبر

یکی از دلایل مدعیان خلافت و فدک، جعل حدیثی



مریم در مورد ارث گذاشتن زکریا می فرماید:

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا * وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُ مِنِّي وَآلٍ يَتَّقُونَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^{۳۷}

«...در آن هنگام که زکریا از نداشتن فرزند سخت ناراحت بود، پروردگارش را در خلوتگاه عبادت خواند و گفت: پروردگارا! پیر شده‌ام و استخوان‌هایم سست گشته و برف پیری بر سرم نشسته است. پروردگارا! من هرگز در دعای خود از تو محروم و مأیوس نبوده‌ام و در هیچ امری مرا مأیوس نساخته‌ای. پروردگارا! من از خویشان خویش پس از خود بیمناکم، همسرم پیر و نازاست. پروردگارا! تو برای من از خودم جاننشینی عطا نما. فرزندی عطا کن که جانشین من شود. جاننشینی که وارث من و دودمان یعقوب باشد. سپس او را مورد توجه خود قرار ده و از وی راضی باش.»

آیه فوق، موضوع وراثت زکریای پیامبر را به روشنی بیان می کند.

از سوی دیگر، طبق مدارک تاریخی، کسی ادعای خلیفه راه، مبنی بر این که پیامبر فرموده‌اند:

«ما پیامبران ارث بر جای نمی گذاریم!» تأیید نکرده است و تمام آنان که ادعای ارث نگذاشتن پیامبران را تأیید کرده‌اند، در واقع قول خلیفه را تأیید کرده‌اند نه این که خودشان از پیامبر شنیده باشند.^{۳۸}

به عبارت دیگر، ادعای خلیفه در ارث نگذاشتن پیامبران و حمایت خلیفه دوم و سوم از این ادعا، رنگ و بوی سیاسی داشته نه اعتقادی. جالب تر این که در دوران خلیفه دوم، وقتی قاضی القضاة «عبدالجبار» به دنبال مشروعیت بخشیدن به آن بود، غیر از عمر و عثمان و مالک بن اوس بن حدّان، هیچ کس؛ اعم از مهاجر و انصار، ادعای ارث نگذاشتن پیامبران را تأیید نکردند.^{۳۹} خود خلیفه دوم هم گفته است:

ابوبکر این حدیث را به من گفت و سوگند یاد کرد که او راستگوست و از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده است که گفت: پیامبر ارث نمی گذارد.

میراث او در میان فقرا و مساکین است.^{۴۰} مقصود از نقل این حدیث، شهادت و گواهی عمر بر این نکته است که حدیث را عمر از ابوبکر شنیده است نه از دیگران.^{۴۱}

بسیاری از مورخان و عالمان اهل سنت از عایشه روایت کرده‌اند: هنگامی که پیامبر خدا رحلت کرد و در میراث آن حضرت اختلاف کردند، در نزد هیچ کس در این باره مطلبی نیافتند، تنها ابوبکر بود که



گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر آنچه که از ما گروه پیامبران بازمانده صدقه است.»^{۴۲}

در تبلیغ احکام الهی داشته، آشنا بوده و مقام حضرت زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام را در پیشگاه آن حضرت بداند و تردید در نادرست بودن حدیث کند.^{۴۳}

۳- ادای سوگند

با توجه به این که خلیفه مدعی بود پیامبران ارث نمی گذارند و دلایل حضرت زهرا را بر مالکیت فدک کافی نمی دانست، برابر رسم و عرف و شرع، باید از حضرت زهرا بخواهد که برای اثبات ادعای خود قسم یاد کند.

در قضای اسلامی، در مواردی که موضوع برای قاضی روشن نیست، قاضی از مدعی می خواهد که سوگند یاد کند. پس از ادای سوگند، دادگاه مختومه می شود و حکم به نفع مدعی صادر می گردد. اما خلیفه باز هم از چنین موضوعی خودداری نمود و از صدور حکم مانع گردید.

۴- تقاضا از مدعی برای ادای

سوگند توسط قاضی

وقتی در قضاوتها، موضوع مبهم باشد و کار صدور حکم نهایی طولانی شود، راه دیگری وجود دارد که قضات

اظهارات عایشه و موضعگیری صریح او در این مورد، نشانگر آن است که ناقل این سخن تنها خلیفه اول بوده است؛ چنانکه ابن ابی الحدید هم چنین نظری دارد.

دانشمند ارزشمند سیدهاشم معروف الحسینی می نویسد: «مورخان و محدثان همگی بر این موضوع اجماع دارند که این روایت تنها از ابوبکر رسیده و تنها منبع و مستند اولیه، اوست...».

چگونه ممکن است شخصی مانند پیامبر، چنان مسأله مهمی را مطرح کنند که هم مخالفت صریح با قرآن و قول خدا داشته باشد و هم از دختر و از جانشین به حق خویش مخفی کنند؟! اصولاً رسم پیامبر این بود وقتی می خواستند مطلبی را که جنبه تشریح و قانونگذاری داشت، طرح کنند، آن را در جمع مسلمانان و اصحاب مطرح می کردند و گروه کثیری به ضبط آن می پرداختند....

گمان نمی کنم کسی که به خدا و رسول ایمان داشته باشد و با سبک و روشی که پیامبر



به آن تأسی می‌کنند. در نزاع مفروض وقتی حضرت زهرا علیها السلام مدعی بودند که پیامبر فدک را به ایشان بخشیدند و خلیفه منکر چنین ادعایی بود، قاضی موظف است به مدعی تذکر دهد که چون شهود تو ناقص است، حق داری از منکر (خلیفه اول) مطالبه قسم کنی. بنابراین، باید خلیفه به حضرت زهرا تذکر می‌داد که چون دلایل شما کافی نیست، اگر میل داری من که منکر هستم حاضرم قسم یاد کنم. لیکن خلیفه به این قانون قضا عمل نکرد و به مجرد نقص شهود، نزاع را مخومه اعلام کرد.^{۴۴} و رأی را بر ضد ایشان صادر نمود.

۵- قاضی منکر

خلیفه در قضیه فدک، خود در موضع قاضی نشست و منکر تفویض و بخشش فدک به دختر پیامبر شد و قضاوت در چنین مسأله مهمی را، خود به عهده گرفت! و خود قاضی و حاکم و شاکی و مدعی شد!

در قضای اسلامی، اگر شخصی بر چیزی ادعایی داشته باشد و منکر آن را انکار کند، باید موضوع به شخص ثالث بی طرف، به عنوان قاضی ارجاع گردد و قاضی پس از بررسی ادعای مدعی و اظهارات منکر و با توجه به قوانین و قرائن، به موضوع رسیدگی کند و رأی نهایی را صادر نماید. اما در موضوع فدک، شرایط به گونه دیگری رقم

خورد؛ یعنی خلیفه که منکر بخشش فدک توسط پیامبر به حضرت زهرا بود، خود به عنوان قاضی اظهارات مدعی را رد کرد و حکم بر «صحت انکار» خود داد. چیزی که کاملاً جدید بود و بعدها این روش مورد سوء استفاده خلفای جور شد.

در حالی در تاریخ می‌خوانیم، روزی عربی در دوران اقتدار پیامبر خدا، بر شتر ایشان ادعایی داشت و حضرت انکار کردند. به دستور پیامبر داوری در این مورد به شخص ثالث ارجاع گردید. در زمان خلافت ظاهری علی بن ابی طالب علیه السلام نیز روزی عربی در زره آن حضرت ادعا کرد و ایشان منکر شدند. قاضی محکمه، شاکی و متهم را احضار کرد. این قضاوت در تاریخ اسلام بسیار مشهور و از افتخارات اسلام و تشیع است. حضرت هم با کمال تواضع و وقار در محکمه حاضر شدند و حتی به قاضی محکمه که به ایشان احترام ویژه گذاشتند، تذکر دادند. اتفاقاً در هر دو موضوع و در هر دو محکمه، رأی به صداقت پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد.

۶- ضرورت پایبندی به روش

پیامبر

پیامبر عالی قدر اسلام که ظهور محبت، عنایت، عواطف و رحمت خداوند بودند، در بسیاری از موارد



خليفة که در جای پیامبر نشسته و خود را برای چنین مقامی محق تر از دیگران می دانست، به شیوه پیامبر عمل می کرد و در ماجرای فدک، به فرض اگر دلایل حضرت زهرا در مالکیت بر فدک کافی نبود، فدک را به عنوان صاحب قدرت و زمامدار امور مسلمانان، به آن حضرت واگذار می کرد.

۷- پشیمانی احساسی نه اساسی

خليفة اول پس از تصرف فدک و آورده خاطر شدن دختر بزرگوار پیامبر از این ماجرا، از کار خود پشیمان و از عاقبت خویش نگران شد. ابن قتیبه دینوری موضوع مهمی را در پشیمانی خليفة اول و دوم نقل کرده است. این گفته را برای تأیید مطلب خود می آوریم:

«...عمر به ابوبکر گفت بیا برویم نزد فاطمه، چون ما او را به خشم آورده ایم. با یکدیگر به منزل حضرت زهرا رفتند و اجازه خواستند که بر آن حضرت وارد شوند. حضرت اجازه نداد. نزد حضرت علی رفتند و با او صحبت کردند. آن حضرت آن دو را به حضور فاطمه برد. هنگامی که روبه روی آن حضرت نشستند، حضرت زهرا روی خود را به

لطف های بی حد و فراوانی نسبت به افراد مختلف داشتند که در تاریخ اسلام ثبت و ضبط است. عفو مردم گستاخ و بت پرست و خونخوار مکه دلیل این عواطف بود. پیامبر افراد زیادی را که مرتکب اشتباه و یا اسائه ادب نسبت به ایشان می شدند، عفو می کردند. برخورد صمیمانه ایشان حتی با مخالفین خود و حتی بخشش اموال منقول و غیر منقول به اصحاب و دیگر موارد در تاریخ ثبت است.

پیامبر خدا بخش هایی از زمین های یهودیان بنی نضیر را به ابوبکر و عبدالرحمان ابن عوف و ابو دجاجه واگذار کردند.^{۴۵} هیچ کس هم ادعایی نکرد و اعتراضی نداشت. این زمین ها پس از ارتحال پیامبر در دست آن ها ماند و خلیفه حرفی در آن اموال نداشت.

پیامبر همچنین قواره قابل ملاحظه ای از زمین های بنی نضیر را با درخت هایش به زیبر بن عوام واگذار نمودند.^{۴۶}

مؤلف فتوح البلدان می نویسد: پیامبر خدا یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود، به بلال و چهار قطعه زمین را به علی بن ابی طالب واگذار کردند.^{۴۷}
خوب بود



طرف دیوار برگرداند. آنان به آن حضرت سلام کردند. حضرت پاسخ سلام نداد.

ابوبکر لب به سخن گشوده، گفت:

ای حبیبهٔ پیامبر خدا، به خدا سوگند که خویشاوندان رسول الله از خویشاوندان خودم نزد من محبوب‌تر می‌باشند و تو در نزد من از عایشه دخترم محبوب‌تری. دوست می‌داشتیم که روز رحلت پدرت من نیز از دنیا می‌رفتم و بعد از او، در این دنیا نمی‌بودم. آیا شما مرا چنین آدمی می‌بینید که با آن‌که عارف به حق شما هستم و فضیلت و شرافت تو را به خوبی می‌دانم، در عین حال حق تو را بگیرم و از میراث پیامبر خدا مانع شوم...؟

حضرت زهرا فرمود: آیا شما خود این چنین می‌بینید که اگر من حدیثی را از پیامبر خدا برایتان نقل کنم که شما با آن حدیث آشنا باشید به آن عمل خواهید کرد؟

گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌اید که می‌فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه موجب خشم و غضب من است. هر کس فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را خشنود و راضی سازد مرا خشنود و راضی ساخته است و هر کس فاطمه را

به خشم درآورد مرا به خشم در آورده است؟»

گفتند: آری، این حدیث را از رسول خدا شنیده‌ایم.

فرمود: پس من، خداوند و فرشتگان را شاهد و گواه می‌گیرم که شما مرا به خشم در آورده و راضی نساختید و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم از شما به او شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: من از خشم و غضب آن حضرت و از خشم و غضب تو، ای فاطمه به خداوند پناه می‌برم و شروع به گریه کرد و چنان می‌گریست که نزدیک بود جانش به در رود. در آن لحظه حضرت زهرا فرمود: به خدا سوگند، به دنبال هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم.^{۴۸}

شواهد و قرائن نشان می‌دهد خلیفهٔ اول از رنجاندن حضرت زهرا پشیمان بود اما هیچ‌گونه اقدامی که موجب جبران شود انجام نداد؛ یعنی پشیمانی وی نه اساسی که احساسی و عاطفی بود.

۸- کفایت شهادت امیر المؤمنین بر

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

مقام و منزلت علی علیه السلام به قدری برجسته و عظیم و در نزد خداوند به



اندازه‌ای مقرب و محبوب‌اند که پروردگار سبحان شهادت ایشان را به تنهایی بر نبوت پیامبر کافی می‌داند. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^{۴۹}

«کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی. به آن‌ها بگو شهادت خداوند و کسی که دارای علم کتاب است، بر نبوت من کافی است.»

علما و مفسران شیعه و بسیاری از اهل تسنن، با نقل حدیثی از پیامبر اسلام معتقدند که صاحب علم کتاب، که شهادتش بر رسالت پیامبر کافی است، امیرالمؤمنین است. خلفا باید شهادت امیرالمؤمنین را بر ادعای حضرت زهرا می‌پذیرفتند و از او شاهد دیگری نمی‌خواستند.

خزیمه بن ثابت (ذو الشهادین)

مرد عربی در مورد ناقه پیامبر ادعایی کرد و اظهار داشت که این ناقه (شتر ماده) متعلق به

اوست. پیامبر فرمودند: این شتر، تعلق به من دارد؛ زیرا قبلاً پول آن را به تو داده‌ام. مرد عرب از پیامبر پرسید: آیا شما بر این حرف خود شاهد دارید؟ شخصی به نام «خزیمه بن ثابت» اظهار داشت که من گواهی می‌دهم این شتر تعلق به پیامبر دارد. پیامبر از خزیمه پرسیدند: تو از کجا به چنین یقینی رسیده‌ای؟ خزیمه گفت: چون من به رسالت شما یقین دارم به ادعای شما در مالکیت شتر هم یقین دارم. حضرت پیامبر استدلال خزیمه را پذیرفتند و فرمودند: من شهادت تو را به تنهایی کافی و نافذ می‌دانم و به منزله دو شهادت قرار می‌دهم. سپس به ماجرا خاتمه دادند. از آن روز خزیمه به «ذوالشهادتین» شهرت یافت.^{۵۰}

وقتی شهادت و گواهی شخصی مانند خزیمه، به منزله دو شهادت حساب می‌شود، آیا خلیفه نباید شهادت امیرمؤمنان را که به تنهایی بر رسالت پیامبر از منظر خداوند کفایت می‌کرد بپذیرند؟

۹- تضاد و تناقض

مورخان می‌نویسند: وقتی حضرت زهرا با استدلال محکم و



قوی در مورد فدک بحث کردند، ابوبکر سند و قباله‌ای بر مالکیت حضرت زهرا بر فدک نوشت و امضا کرد و به وی تقدیم کرد. وقتی حضرت زهرا از خانه ابوبکر با سند مذکور مراجعت می‌کرد، خلیفه دوم ایشان را دید و ماجرا را پرسید. فاطمه علیها السلام موضوع را گفت و سند را نیز به وی نشان داد. اما خلیفه سند را گرفت و پاره کرد.^{۵۱} اما خود وی پس از رسیدن به خلافت، فدک را به ورثه پیامبر خدا واگذار کرد.^{۵۲}

اکنون در اینجا پرسشی پیش می‌آید و آن این‌گونه است:

اگر پیامبران ارث نمی‌گذارند، پس دادن سند فدک به حضرت زهرا برای چیست؟ و اگر در نظر خلیفه دوم، باید درآمد فدک در مسائل عمومی هزینه شود، چرا خود وی نسبت به واگذاری آن به ورثه پیامبر اقدام کرد؟

این نکته نیز جالب است که طبق مدارک اهل سنت، فدک به حضرت علی و عباس بن عبدالمطلب باز گردانده شد. اگر این مطلب صحت دارد، می‌توان این پرسش را طرح کرد که مگر عباس بن عبدالمطلب وارث پیامبر بود؟! و مگر نه این است که با بودن حضرت زهرا و پس از وی، با بودن فرزندان حضرت زهرا، ارث به طبقه دوم نمی‌رسد؟!!

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶
۲. مغازی، ص ۵۴۴
۳. مصباح المنیر فیومی و بهجة قلب المصطفی ص ۵۵ و مجمع البحرین و معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۲
۴. مصباح المنیر فیومی و بهجة قلب المصطفی، ص ۵۵ و مجمع البحرین و معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۶ و سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۱
۵. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۱
۶. لغت نامه دهخدا، ج ۷، ص ۹۴۱۷ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰۹۹
۷. لغت نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۰۴۵
۸. روزنامه جام جم چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۸۳، ص ۴
۹. روزنامه کیهان، سه شنبه دوم دیماه ۱۳۸۲ ش. ص ۴
۱۰. العدالة الاجتماعية از سید قطب، ص ۲۰۹
۱۱. آية الله جعفر سبحانی، فروغ ابدیت ج ۲، ص ۶۷۰
۱۲. میهمان آسمانی، ص ۲۵
۱۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۶
۱۴. سید محمد کاظم قزوینی، فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت، ص ۳۳۰
۱۵. ینابیع المودّه، باب ۳۹، تفسیر جلال الدین سیوطی، ج ۴ و شبهای پیشاور، ص ۶۳۴
۱۶. حشر (۵۹): ۲
۱۷. از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۱۲۴
۱۸. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۸۴
۱۹. از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۱۲۵
۲۰. شیخ فخر الدین طریحی، مجمع البحرین. نقل از بهجة قلب المصطفی، ص ۵۵۰

۲۱. واقدی، ص ۵۳۹
۲۲. معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۲
۲۳. حشر (۵۹): ۶
۲۴. انسان (۹): ۸ و ۹
۲۵. قریش (۱۰۶): ۵ - ۳
۲۶. سید جعفر شیهدی، ترجمه نهج البلاغه، ص ۳۳۸
۲۷. همان، ص ۳۲۷
۲۸. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱
۲۹. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۶۱۸
۳۰. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۶۱۸
۳۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۹۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۴ و الفصول المختاره، ص ۲۲۱
۳۲. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱ و تاریخ دمشق و كفاية الأثر و الإستغاثه، ج ۲، ص ۶۳ و بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۶
۳۳. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۱۰، تمامی احادیث فوق از دانشمنامه امیرالمؤمنین، استاد محمدی ری شهری، ج ۲، صص ۲۲۵ و ۲۲۶ نقل شده است.
۳۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۹
۳۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۷
۳۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳
۳۷. مریم (۱۹): ۳ و ۴
۳۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۷
۳۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۸
۴۰. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳
۴۱. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۶۰۱
۴۲. علامه مظفر، دلائل الصدق، ج ۳، ص ۵۶
۴۳. سيرة الائمه، ج ۱، ص ۱۲۰
۴۴. آية الله ابراهيم اميني، بانوی نمونه اسلام، ص ۲۲۲
۴۵. احمد بن يحيى بلاذري، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص ۳۱
۴۶. فتوح البلدان، ص ۳۴
۴۷. فتوح البلدان، ص ۲۷
۴۸. الامامة و السياسة ابن قتيبة دينوري (عالم مشهور سنی قرن سوم متوفای سال ۲۷۶ هجری)، ج ۱، ص ۱۳
۴۹. رعد (۴۳): ۴۳
۵۰. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۲۲، فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۵۸۱
۵۱. سيرة حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱
۵۲. عمده كتب اهل تسنن؛ مانند صحیح بخاری باب فرض الخمس، صص ۵ و ۱۰ و صحیح مسلم و سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۹ و معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۳ و تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۸۸، این مطلب را نقل کرده‌اند که عمر در دوران خلافت خود، فدک را به امیرالمؤمنین و به عباس بن عبدالمطلب باز گرداند.